اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد که مرحوم نائینی در باب معنای حرفی نسبتا مفصل تر از این مقدار با همان توضیح خودشان وارد شدند، مطالب ایشان را عرض کردیم تقریبا سریعا می خوانیم. ایشان بعد از این که متعرض انحای نسب شدند و البته این را به عنوان مقدمه شرح این که چرا معانی حروف و هیئات معانی ایجادی­اند. بعد ایشان می فرماید:**

**ثمّ انّ هناك أدوات أخر تفيد النّسبة،**

**البته عرض کردم اگر ایشان همان عنوان نسب و ارتباطات و اضافات را به کار می برد بهتر بود. حالا دیگه نوشته،**

**إذ لا يختص ما يفيد النّسبة بهيئات التّراكيب، بل الحروف أيضا تفيد النّسبة ك (من) و (إلى) و (على) و (في)**

**این ها به خاطر نسبت به مکان یا نسبت به زمان، نسبت به ابتداء و ظرفیت و غیر ذلک.**

**بعد ایشان متعرض یک بحثی است که در کتب نحو آمده و آن این است که جار و مجرور و ظرف یا مستقرند یا لغوند، ظرف مستقر و ظرف لغو. اصطلاحشان در کتب نحو این است که اگر جار و مجرور متعلق به افعال عموم باشد مستقر است و اگر متعلق به افعال خاص باشد لغو است. این اصطلاح هست. حالا کی پیدا شده و چرا پیدا شده مرحوم نائینی یک مقدار راجع به این صحبت می کنند، فرق بین ظرف لغو و مستقر. مثل زیدٌ فی الدار را ظرف مستقر گرفتند. عرض کردم حالا ایشان تعبیر کردند به عنوان ثابتٌ کائنٌ موجودٌ فی الدار، اصطلاح خود آنها این است که احوال عموم اما زیدٌ قائمٌ فی الدار افعال خاص است که قیام باشد. این را لغو گرفتند. توضیحاتی هم در محل خودشان گفتند که چرا این نکته را بکار بردند.**

**خود مرحوم نائینی ایشان گرفته که در صفحه 41 ظرف مستقر ما کان بنفسه محمولا، مثل زیدٌ فی الدار، ظرف لغو یکون من متممات الحمل، عرض کردم بنفسه حالا محمول بودنش معلوم نیست. دیگه حالا خیلی وارد بحث های فرعی شدند.**

**بعد ایشان به شرح ایجادی و اخطاری بودن در باب حروف و اسماء بر می گردند. ایشان می فرمایند:**

**قد تقدّم انّ منشأ توهّم ذلك هو تخيّل انّ هذه الحروف انّما تكون حاكية عن النّسبة الخارجية المتحقّقة من قيام إحدى المقولات بموضوعاتها،**

**این را منشا این تصور گرفتند، چون زید که می گوییم فی الدار، زید حاکی از آن شخص است و دار هم حاکی از آن معناست. فی هم حاکی از ظرفیت است**

**و من هنا تتصف بالصّدق و الكذب**

**چون هر چیزی که جنبه حکایت دارد اتصاف به صدق و کذب دارد. آن چه که جنبه حکایت ندارد و جنبه ایجادیت و عدم ایجادیت دارد تتصف به وجود و عدم.**

**و ما يتّصف بالصّدق و الكذب هي الحواكي، حيث انّه ان طابق الحاكي للمحكي**

**چون در محلش عرض شد که کرارا گفته شده که صدق به معنای مطابقت است، آن وقت مطابقت در هر چیزی به نحو خودش است. یک عکسی را می بینند به شما می گوید این عکس صادر است یعنی درست برداشتند. در این عکس دستکاری کردند و خرابکاری کردند. در باب کلام هم به تعبیر ایشان که یکی از حواکی است چون عکس حاکی است، اشاره هم حاکی است. یکی از حاکیات جناب لفظ است.**

**بعد ایشان می فرماید این تصور شده و لكن التّحقيق: انّ معاني الحروف كلّها إيجاديّة حتّى ما أفاد منها النّسبة و بيان ذلك: هو انّ شأن أدوات النّسبة ليس إلّا إيجاد الرّبط بين جزئيّ الكلام، فانّ الألفاظ بما لها من المفاهيم متباينة بالهويّة و الذات، لوضوح مباينة لفظ زيد بما له من المعنى للفظ القائم بما له من المعنى، و كذا لفظ السّير مباين للفظ الكوفة و البصرة بما لها من المعنى، و أداة النّسبة انّما وضعت لإيجاد الربط بين جزئيّ الكلام بما لهما من المفهوم**

**برای ایجاد ربط است و لذا هم بهش رابطه می گویند.**

**على وجه يفيد المخاطب فائدة تامّة يصح السّكوت عليها، فكلمة (من) و (إلى) انّما جي‌ء بهما لإيجاد الرّبط، و احداث العلقة بين السّير و البصرة و الكوفة الواقعة في الكلام، بحيث لو لا ذلك لما كان بين هذه الألفاظ ربط و علقة أصلا.**

**ثمّ بعد إيجاد الرّبط بين جزئيّ الكلام بما لهما من المفهوم، يلاحظ المجموع من حيث المجموع، أي يلاحظ الكلام بما له من النّسبة بين اجزائه، فان كان له خارج يطابقه يكون الكلام صادقا**

**من این جا عین عبارت ایشان را خواندم، وجه اشکالاتی کلامی ایشان الحمدلله کم نیست.**

**أي كانت النّسبة الخارجيّة على طبق النّسبة الكلامية،**

**این تعبیر نسبت خارجی و نسبت کلامی، نسبت یک امر انتزاعی است. این مطلب درست نیست.**

**و إلّا يكون الكلام كاذبا، و ذلك فيما إذا لم تطابق النّسبة الكلامية للنسبة الخارجيّة**

**بله حالا این مطلب را فرمودند، چون ما یک مقداری خواندیم.**

**بعد در امر سومی که فرمودند:**

**قد ظهر ممّا ذكرنا وجه المختار من امتياز معاني الحروف بالهويّة عن معاني الأسماء تمايزا كليّا**

**این مرادش از کلی نه کلی در مقابل جزئی است، بلکه بالکل، نه فی الکل.**

**یکی از حضار: چرا این را آورده که صدق و کذب بردارد؟ این را برای چه آوردند؟**

**آیت الله مددی: برای این که صدق و کذب به خاطر معنای من نیست بلکه به خاطر مجموع کلام است.**

**لمّا تقدّم: من انّ معاني الأسماء متقررة في وعاء العقل، ثابتة بأنفسها، مع قطع النّظر عن الاستعمال، بخلاف معاني الحروف، فانها معان إيجاديّة تتحقّق في موطن الاستعمال**

**بعد ایشان وارد مثال می شوند، مثلا یکون النداء، بعد خلاصه حرفی که می خواهند در این مطلب بفرمایند این است که معانی اسمی، هم وضع شدند برای مفهوم و حروف وضع شدند برای مصداق. خلاصه حرفی که ایشان دارد.**

**لذا ایشان می گوید: مثلا یکون النداء مفهوم متقرر، این یک غلطی است، ان شا الله مطبعی است، یا یکون للنداء مفهومٌ، یا یکون النداء مفهوما متقررا، به لحاظ ادبی غلط دارد.**

**مثلا یکون النداء مفهوم متقرر عند العقل مدرَک فی وعاء التصور و هو من هذه الجهة یکون معنی اسمیا و قد جعل لفظة النداء بإزائه**

**ندا به ازای آن معنا.**

**و امّا النّداء الحاصل من قولك يا زيد، فهو انّما يكون مصداقا لذلك المفهوم، و يتوقّف تحقّقه على التّلفظ بقولك يا زيد، بحيث لا يكاد يوجد مصداق النّداء و صيرورة زيد منادى إلّا بقولك يا زيد**

**این مطلب را ایشان در این جا، چون من در یک نکته ای خواندم. ایشان ظاهرش این است که اصلا مصداقیت این متوقف بر استعمال است یعنی در این صورت اصلا یاء ندا است برای این که ایجاد این معنا را بکند.**

**آن وقت بعد در بحث بعدی که عرض کردم یک بحث دیگه هم هست موضوع له را در حروف عام گرفتند و مستعمل فیه را هم عام گرفتند. به نظر من مبانی با هم کنار نمی آید. جور در نمی آید.**

**فلفظة (ياء النّداء) انّما وضعت لإيجاد مصداق النّداء، لا انّها وضعت بإزاء مفهوم النّداء، كما يدّعيه من يقول بعدم الفرق بين المعنى الحرفي و المعنى الاسمي**

**آن وقت ایشان ظاهرا یک کم لطفی هم فرمودند. فرق بین نداء و یاء را هم خود نحوی ها هم به یک نحوی اشاره کردند. نگفتند مِن یعنی ابتداء، گفتند مِن للابتداء، این لام را که آوردند نکته اش همین بود. لذا ایشان بعد می فرماید: و قول النّحاة: من انّ (من) وضعت للابتداء لا يخلو عن تسامح**

**نه تسامح نیست. تصادفا با مبنای شما این مطلب بهتر می سازد!**

**و قول النّحاة: من انّ (من) وضعت للابتداء لا يخلو عن تسامح بل حقّ التّعبير ان يقال: انّ لفظة (من) وضعت لإيجاد النّسبة الابتدائية،**

**عرض کردیم این تعابیر ایشان متاسفانه دقیق نیست، اولا نسبت بعد از استعمال ایجاد می شود یعنی وقتی گفتیم سرتُ من البصرة نسبت را انتزاع می کنیم. این که یک حرف برای نسبت باشد این درست نیست. حالا برای ایجاد ابتدا خوب است که بگویند مصداق ابتدا، نه نسبت ابتدائی. خود تعبیر ایشان تسامح دارد. بعد هم چه مشکل دارد که کلمه من للابتداء مرادشان همین باشد که شما می گویید؟ للابتداء یعنی ایجاد ابتدا، به خلاف لفظ ابتدا، نمی گویند من وضعت به معنای ابتدا، من به معنای ابتدا. من به معنای ابتدا گفتم. این که نحات دارند ایشان می گوید لا یخلوا.**

**بل وضعت لأیجاد النسبة الابتدائیة**

**حق مطلب این بود که لایجاد النداء، نه لایجاد النسبة الابتدائیة، چون همین که نداء کرد نسبت انتزاع می شود. نسبت چیزی نیست که وضع بشود.**

 **و تلك النّسبة الابتدائية الّتي توجدها لفظة (من) لا يكاد يمكن ان يكون لها سبق تحقّق في عالم التّصوّر**

**می گوید این سابقه نداشته.**

**نعم يمكن تصوّرها بوجه ما، أي بتوسط المفاهيم الاسميّة تصور بکنید.**

**كان يتصوّر الواضع النّسبة الابتدائية الكذائية الّتي توجد بين السّير و البصرة،**

**خب اگر واضع این نسبت بین خاص را ملاحظه کرد موضوع له خاص می شود. تعجب از ایشان است که موضوع له و مستمعل فیه را هم عام گرفته است.**

**و هذه كلّها مفاهيم اسميّة قد توصل بها إلى معنى حرفي، إلی آخره.**

**بعد خلاصه بحث ایشان این است که فرق بین معنای اسمی یعنی فرق بین ابتداء و بین من این است که ابتدا برای مفهوم است و من برای مصداق است. خب اگر برای مصداق بود باید بگوید موضوع له خاص می شود نه عام بشود.**

**در این صفحه 44 که الان رسیدیم دو بار کلمه القاء را چاپ کرده، همه را هم با قاف، القاء الخصوصیة، این باید با غین باشد. ظاهرا دیگه ان شا الله غلط چاپخانه است. این الغاء با غین است، با قاف نیست. سه بار کلمه الغا را این جا آورده هر سه بار غلط است. صحیحش الغاء با غین است.**

**علی ای حال بعد این که ایشان می گوید این مطلبی را که در کفایه گفته که معنای اسمی و حرفی یکی است درست نیست. یکیش برای مصداق است و یکیش برای مفهوم است، این خلاصه نظر مبارک ایشان که در ایجادیت است.**

**عرض کردم چون این مطلب را در عبارات هدایة المسترشدین دارد ولی چون خیلی به این تفصیل نیامده بود ایشان با تفصیل بیشتری آوردند.**

**و لا يتوهّم انّه لو كانت نسبة المعنى الحرفي للمعنى الاسميّ نسبة المصداق إلى المفهوم لكان اللّازم صحّة حمل أحدهما على الأخر، كصحّة حمل الإنسان على زيد، فلازمه صحّة حمل (النّداء) على (ياء).**

**و ذلك لأنّ صحّة الحمل في قولك زيد إنسان انّما هو لأجل حكاية زيد عن معنى متّحد في الخارج مع الإنسان**

**حالا ایشان یک تحلیلی را هم راجع به قضیه حملیه داده که معنایش چیست. ان شا الله باید در جای دیگر متعرض شد.**

**و هذا بخلاف (يا) فانّها ليست حاكية عن معنى متّحد مع (النّداء)**

**اولا چون در آن جنبه حکایت نیست**

**بل هي موجدة لمعنى في الغير.**

**ظاهرا این ایجاد معنا در غیر را که منسوب به امیرالمومنین است و عرض کردیم در عبارات مرحوم نجم الائمه رضی است به این معناست.**

**نعم ما يوجد بياء النّداء يحمل عليه انّه نداء من باب حمل الكلّي على المصداق فتأمل في المقام جيّدا.**

**علی ای حال ظاهر تامل که خلاف مطلب ایشان است.**

**مطلب دیگری را که ایشان در این جا دارند مطلب چهارم:**

**الأمر الرّابع: قد ظهر ممّا ذكرنا انّ قوام المعنى الحرفيّ يكون بأمور أربعة:**

**الأوّل: ان يكون المعنى إيجاديّا، لا إخطاريّا.**

**عرض کردیم این مطلب را ایشان البته در معنای حرفی فرمودند اما این در هیئات کلا می آید. در نسب کلا می آید. در اضافات و روابط کلا می آید یعنی اختصاص به این جا ندارد. حالا نمی دانم چرا ایشان روی معنای حرفی تاکید فرمودند. اصولا ببینید ما چه هیئات افرادی داشته باشیم و چه هیئات ترکیبی داشته باشیم، چه ناقص باشد، چه هیئاتی که بعد از انعقاد کلام می آید. مثلا تقدیم ما حقه التاخیر یفید الحصر چون نکته ای که در این جا هست یکی دو تا نیست چون من دیروز هم یک اشاره ای کردم و بعد از این هم توضیح بیشتری عرض می کنم، این بحث هیئات و نسب را اگر ایشان از همان راه ادامه می داد و درست جلو می آمدند به نظر من بهتر بود، دوم این که الثّاني: ان يكون المعنى قائما بغيره لا بنفسه**

**این معنا قائم به غیر باشد.**

**كالمعاني الموجدة في باب العقود و الإيقاعات، على ما يأتي بيانه.**

**ایشان در این بحث در این جا ایشان در این امر چهارم در ذیل امر چهارم متعرض یک نکته دیگری شده، از یک شاخه به شاخه دیگری رفتند و آن این که در باب انشاء هم خب مرحوم نائینی هم ظاهرا قائل به این هستند. معروف در باب انشاء این است که ایقاع است. جنسش از اخبار فرق می کند. انشائیات برای ایقاع و ایجاد هستند. فرض کنید مثلا می گوید قم ایجاد می کند این معنا را یا وقتی می گوید بعتُ، معنای بیع را ایجاد می کند لذا معروف و مشهور این است که انشائیات ایقاع المعنی بلفظ یقارنه. انشاء را در کتب قدیم این جور معنا کردند و چند بار توضیح دادیم حالا احتیاج به تکرار ندارد.**

**عده ای از متاخرین که ظاهرا این ریشه های خارج از حوزه های ما هم دارد، اینها آمدند گفتند این فرق را قبول نمی کنیم و عرض کردیم عده ای از اهل سنت هم مطالبی گفتند که با این مطلب موافق است و حاصلش این است که در باب انشاء هم مثل اخبار هر دو ابراز است لکن یکیش ابراز از خارج است، ابراز ما فی الواقع است و یکیش ابراز اعتبار نفسانی است و إلا انشاء و اخبار ابرازند. مرحوم نائینی این مسلک را ندارند. معاصر ایشان مرحوم آقای اصفهانی این مسلک را تاسیس کردند که معنای انشاء معنای ایقاعی نیست، ایجادی نیست. ایشان انشاء را ایجادی می داند. در این امر رابع حروف را هم ایجادی می داند، پس ایشان متعرض این شد که فرق بین این ایقاع در باب انشاء با ایجاد در باب حروف چیست؟ چطور شد شما در باب انشاء می گویید ایقاعی است، ایجادی است. در باب حروف هم می گویید ایجادی است. این دو تا ایجاد چه فرقی با هم دارند؟ شما چطور در باب.**

**ایشان می خواهد در این امر رابع در ذیل امر رابع چون در کفایه هم آمده دیگه. این مباحثی است که بعضی هایش در کفایه هم آمد. آقای خوئی هم این جا دارند. آقای خوئی هم به تبع استادشان مرحوم آقای آقاشیخ محمد حسین. آقا شیخ محمد حسین که اصلا بحث مستقلی هم دارند. در بحث مکاسب عبارات ایشان را خواندیم. ایشان قبول نمی کند که انشاء ایقاع باشد بلکه ابراز است، ابراز آن اعتبار نفسانی است و عرض کردیم یک مقدار هم کلمات ایشان در کلمات این شاگرد دیگر ایشان مرحوم علامه طباطبائی در ادراکات اعتباری منعکس شده است و دیگه توضیحش گذشت.**

**مرحوم نائینی از آن کسانی است که قائل است به این که انشاء ایقاع است، حروف را هم ایجاد می داند. فرق بین این ایجاد با آن ایجاد چیست؟ چه فرقی بین حروف و بین أن یکون المعنی قائما بغیره لا بنفسه، خود معنا ایجادی است لکن قائما بغیره است.**

**عرض کردم متعارف این است که آنی را که می گویند قائما بغیره عرض است. ایشان ظاهرش این است که اصلا از قبیل عرض نمی داند. نمی دانیم حالا مرادشان در این جا چیست.**

**اصولا این که گفتیم مرحوم نجم الائمه رضی رضوان الله تعالی علیه، ایشان این مبنا را قبول کرد به خاطر این که بگوید اصولا حروف از قبیل عرض نیستند، از قبیل وجود رابطند نه رابطی. موجود فی نفسه نیست که حالا قائم به غیر باشد یا نباشد. اصلا وجود لا فی نفسه است.**

**کالمعانی الموجدة فی باب العقود و الایقاعات علی ما یاتی بیانه در ضمن همین امر رابع که خلاصه اش این است که فرق ایجاد در معانی حروف با ایجاد در عقود و انشائیات چیست؟**

**الثّالث: ان لا يكون لذلك المعنى الإيجاديّ نحو تقرّر و ثبوت بعد إيجاده، بل كان إيجاده في موطن الاستعمال**

**خیلی عجیب است این مطلب ثالث ایشان با این می خورد که آن موضوع له خاص باشد. تعجب است که ایشان تاکید دارد.**

**و يكون الاستعمال مقوّما له، و يدور حدوثه و بقائه مدار الاستعمال.**

**این در معنای حرفی.**

**امر چهارم:**

**الرّابع: ان يكون المعنى حين إيجاده مغفولا عنه غير ملتفت إليه، و هذا لازم كون المعنى إيجاديّا و كون موطنه الاستعمال**

**تصادفا این معنای چهارم را هم که ایشان استفاده کردند این هم موید می شود که موضوع له خاص باشد تصادفا. هم سومش و هم چهارمش موید این می شود که موضوع له خاص باشد نه موضوع له عام باشد.**

 **بداهة انّه لو كان المعنى الحرفي بما انّه معنى حرفي ملتفتا إليه قبل الاستعمال أو حين الاستعمال لما كان الاستعمال موطنه، بل كان له موطن غير الاستعمال، إذ لا يمكن الالتفات إلى شي‌ء من دون ان يكون له نحو تقرّر في موطن، فحيث انّه ليس للمعنى الحرفي موطن غير الاستعمال، فلا بدّ من ان يكون غير ملتفت إليه و مغفولا عنه حين الاستعمال، نظير الغفلة عن الألفاظ**

**مثل غفلتی که در استعمال بکار می بریم.**

**حين تأدية المعاني، إلی آخره.**

**در صفحه 54 می فرمایند: و توضیح ذلک که ایشان متعرض می شوند برای این که موضوع له و مستعمل فیه چیست ایشان می فرمایند به این که در مقام ثانی ایشان می فرماید که ما در اسماء هم موضوع له را عام می دانیم و در حروف هم می دانیم اما عمومش باهمدیگر فرق می کند.**

**ایشان تصریح می کند که أن الحق هو کلیة المعنی الحرفی و کون الموضوع له الحروف کالوضع و لما انشد توهم الجزئیة، بعد ایشان رد می کند. منشا جزئیت را قبول نمی کند. ار صفحه 54 تا 59 این که موضوع له و مستعمل فیه عام است. فرق نمی کند. فرقی در این جهت ایشان نمی بیند.**

**بعد عرض کردم این امر چهارم ایشان یک ذیلی دارد که این محل کلام است**

**و بذلک یظهر الفرق بین المعانی الایجادیة فی باب الحروف و المعانی الایجادیة فی باب المنشات فی العقود و الایقاعات. آنجا هم ایجادی است و این جا هم ایجادی است. فرقش این است که أن الصیغ الانشائی کبعتُ و طالق إن للصیغ الانشائیة جزء ماديّا و جزء صوريّا. امّا الجزء المادي: که ماده بیع باشد.**

**فهو مبدأ الاشتقاق، و هو معنى اسمي و له مفهوم متقرّر في وعاء العقل. و امّا الجزء الصّوري فهو عبارة عن الهيئة الّتي وضعت لإيجاد انتساب المبدأ إلى الذات**

**ایجاد انتساب مبدأ در ذات را دیروز عرض کردم ایجاد این مبدأ به نحو نسبت حدثی، به نحو اسناد حدثی و فعلی، نه به نحو اسناد اشتقاقی. دیروز توضیحاتش را دادم.**

**و امّا الأخباريّة و الإنشائية فهما خارجان عن مدلول اللّفظ، و انّما يستفادان من المقام و السّياق و قرائن الحال**

**از قرائن حال در می آید.**

**لا انّ لفظ بعت مثلا يكون مشتركا بين الأخباريّة و الإنشائية.**

**این مطلبی را هم که ایشان فرمود آن هم خلاف است. اما این با آن مبنای ایقاع المعنی که ایشان قائل است نمی سازد. ظاهرش نمی سازد.**

**و حينئذ إذا كان المتكلّم في مقام الأخبار بحيث استفيد من السّياق انّه في ذلك المقام**

**این به اصطلاح از مقام در می آید.**

**كان اللّفظ موجبا لإخطار المعنى في الذّهن من دون ان يوجد باللّفظ معنى أصلا**

**این مطلب دوم ایشان با ایقاع می سازد.**

**كما في الأسماء، و إذا كان المتكلّم في سياق الإنشاء فائضا يكون موجبا لإخطار المعنى في ذهن السّامع، إلّا انّه مع ذلك يكون موجدا للمنشإ من الملكيّة، و موجبا لإيجاد شي‌ء لم يكن قبل التلفظ ببعت من ملكيّة المشتري للمال**

**این را عرض کردم تحلیل صیغ انشائی و اخباری این احتیاج به نکاتی دارد که بعضی هایش را در بحث مکاسب هم متعرض شدیم.**

**و لكن الّذي يوجده اللّفظ امر متقرّر في حدّ نفسه، لا انّ تقرّره يكون منحصرا في موطن الاستعمال، بل بالاستعمال يوجد معنى متقرّر في الوعاء المناسب له من وعاءات الاعتبار، حيث كانت الملكيّة من الأمور الاعتباريّة.**

**درست است خود ملکیت امر اعتباری است لکن آنی که در باب صیغ انشاء هست، در مثل بیع، انتقال بحث ملکیت نیست، بحث نقل ملکیت است. ایشان ظاهرا، خود ملکیت امر اعتباری است. باز نقلش هم امر اعتباری است. نقل عین امر اعتباری است. نقل منافع امر اعتباری است. نقل انتفاع امر اعتباری است. آن مطلبی را که ایشان در این جا دارد که معلوم می شود که ایشان ایجادی گرفته لکن یک مقداری مثل این که برای ایشان معنای ایجادی بودن کاملا واضح نیست. بحث ملکیت به اعتبار ملکیت نیست که ایشان فرمود ملکیت امر اعتباری است. نه این جا در باب انشاء بحث ملکیت نیست، بحث تصرف در ملک است، نحوه ای از انحای تصرف. یا عاریه می دهد یا اجاره می دهد یا کذا. این نحوه را ایجاد می کند.**

**و الحاصل: انّ استعمال صيغ العقود في معانيها يوجب حدوث امر لم يكن إذا كان في مقام الإنشاء**

**عرض کردم این مطلب ایشان که یوجب حدوث امر این همان معنای معروف در باب انشاء است. این همان جایی است که مرحوم آقای اصفهانی هم با ایشان اختلاف دارد و آقای خوئی هم با استادشان اختلاف دارد. اختلافشان سر این است که در باب صیغ انشاء ایجاد نمی کند، ابراز می کند آن اعتبار نفسانی را و لذا لفظ کارش دائما اخبار و انشا یکی است. کارش دائما عبارت از ابراز است. تارة ابراز می کند ما فی الواقع را و اسمش خبر می شود و تارة ابراز می کند اعتبار خودش را، مثلا من گفتم کتاب ملک شما باشد، نقل به شما پیدا بکند در مقابل صد تومان از مال شما مال من باشد. این را ابراز است. این اعتبار را ابراز می کند اما این که خود لفظ ایجاد معنا بکند لفظ چیزی نیست، به قول مرحوم آقای اصفهانی دارد که لفظ مقوله ای نیست که بتواند ایجاد معنا بکند، ایقاع معنا را بکند.**

**یکی از حضار: اگر این جوری است معاطات در عقود خیلی قوی می شود، چطور بعضی ها معاطات را قبول ندارند.**

**آیت الله مددی: فرق نمی کند معاطات بحثش این که ایقاع باشد یا ابراز باشد فرق نمی کند چون ایقاع هم باشد باید ایقاع روشن باشد ولی اشکالش این است که فعل روشن نیست. ابراز هم باشد چون با فعل می شود ابراز کرد اما ابراز روشن نیست. اشکالشان سر معاطات عدم وضوح است، نه این که با او نمی شود انجام داد. عرض کردم در اصطلاحشان آن چه که انسان می خواهد یک مطلبی را ابراز بکند در قدیم پنج تاست: لفظ بوده، کتابت بوده، اشاره بوده، فعل خارجی بوده، سکوت بوده. این پنج تاست. این متعارفشان این بود. در بحث مکاسب چند بار این را توضیح دادیم. متعارف این بود. آن وقت این ها آمدند یکی یکی این ها را روشن کردند و آمدند گفتند که در دنیای اسلام آن چه که می خواهد واقع بشود، حالا آن چه که واقع می شود تفسیرش را به ایقاع بزنیم یا به ابراز بزنیم. این بحث ندارد. بحث سر کاشف است، این کاشف اگر لفظ باشد کاملا واضح است و دقیق است، اشاره یک مقداری اشکال دارد. فعل ابهام دارد. سکوت هم ابهامش بیشتر است. حالا در روایت ما هم در سکوت بکر آمده سکوتها رضاها و إلا سکوت ابهامش بیشتر است. عرض کردم از نظر حقوقی تا آن جایی که از قوانین غربی نقل می کنند و من دیدم سکوت را تقریبا قوانین غربی قبول نکردند. به عنوان ابراز قبول نکردند اما کتابت را قبول کردند بلکه به یک معنایی کتابت را اقوی از لفظ گرفتند. اگر بنویسد از تلفظ اقوی گرفتند. توضیحات این ها را عرض کردیم که بحثی که هست در این جهت نیست که معاطات آیا با قول ایقاع درست می شود یا با ابراز، فرق نمی کند. این پنج تا در بین ابراز و ایقاع فرق نمی کند. بحثش این است که این پنج تا در جنبه حکایت هستند و راه برای این مطلب هستند. حالا یا ابراز اعتبار نفسانی یا ایقاعی آن اعتبار، یا ایقاع امر اعتباری و عرض کردیم مراد از ایقاع که مرحوم آقای اصفهانی دارد که این لفظ صلاحیت برای ایقاع ندارد نه مراد ایقاع در وعای اعتبار است یعنی بنایشان این است که در مقام اعتبار آن چه که لفظ می آید ایقاع بهش بشود. به آن واقع بشود. با آن ایجاد بکنند. چرا؟ عرض کردم آن سرّ اساسیش هم این است که امر اعتباری فرض اولش این است که این حقیقت ندارد. این فرض اولش است یعنی فرض اول این است که زید زید است دیگه. زید که شیر نیست لذا عرض کردم شما از اعتبارات ادبی بگیرید تا اعتبارات قانونی بیایید. در اعتبار قوام اولیش این است که این نیست. این که می گویید لله علی الناس. لام و علی آمده خب این نبوده، حجّ البیت که ابتدا نبوده. این که خدا قرار می دهد این امر اعتباری است. این که می گوید بعتک امر اعتباری را که ایشان نوشته ان شا الله این را هم بگوییم ملکیت که نوشته من المورد، شاید از اشتباهات مقرر یا چاپخانه باشد. بحث ملکیت نیست. این کتاب ملک من است. حالا به هر معنایی که باشد چون عرض کردیم ملک دارای معانی متعدد است و پول ملک شماست، من می خواهم یک کاری بکنم که کتاب را در مقابل پول کتاب را ملک شما بکنم و لذا عرض کردیم هر کدام از ایجاب و قبول دو تا دارد، یکی تملیک و یکی تملک است. و لذا بعضی ها هم به این ذهنیت افتادند که اصولا در عقود کلا فضولی است. کل عقود اصلا کلا فضولی است، چرا؟ چون تملیکش فعل شماست، تملکش که فعل شما نیست. بعدا انجام می دهید. وقتی گفتید من کتاب را به شما فروختتم به صد تومان یعنی کتابم را تملیک شما کردم، صد تومان شما را تملک کردم. این صد تومان تملک کردن فضولی است. این که ملک شما نیست. شما می توانید تملیک بکنید اما تملک مال دیگری که نمی توانید بکنید، می شود فضولی. این تصوری که بعضی از آقایان، چون در کتابش چاپ شده به این که این دائما فضولی است. عرض کردیم در باب عقود دو نکته است. البته عقودی که مثل این مانحن فیه باشد. یکی تملیک است و یکی تملک است. هم در ایجابش این دو نکته است و هم در قبولش است، و لذا یکی از فرق های اساسی که هست، فرق اساسی ما بین ایجاب و قبول را در این می دانند که ایجاب آن چیزی است که مصب کلام تملیک است لکن به تبعش تملک است، قبول آن است که انشای مصب تملک است لکن به تبعش تملیک است. یعنی در ایجاب می گوید من کتاب تو را تملک کردم در مقابل تملیک صد تومان به تو. دو تا تملک است و دو تا، هر کدام دو تاست. آن وقت مصب ایجاب تملیک است. مصب قبول تملک است. چون یک بحثی است که در بحث مکاسب چند بار اشاره کردیم که آیا فرقی بین ایجاب و قبول هست و چطور ما اصولا ایجاب را از قبول تمییز بدهیم و جدا بکنیم؟ مخصوصا در جاهایی که یک اثر مال ایجاب است. مثلا صاحب الحیوان بالخیار گفتند در جایی که حیوان را بخرد یعنی مال قبول باشد. حالا اگر هر دو حیوان باشد، خب طبیعتا در یکیش خیار هست و در یکیش نیست. این طور می شود دیگه. یک اثر برای قبول بار بشود و برای ایجاب نشود یا برای ایجاب بار بشود و برای قبول نشود با شناخت ایجاب و قبول شما می توانید تفکیک اثر بکنید. دقت کردید؟ و توضیحاتی که یک مقدارش سابقا در بحث مکاسب گذشته و یک مقدارش هم خواهد آمد. این که ایشان می فرماید: فملکیة المشتری للمال تبقى ببقاء الاعتبار، و لا تدور مدار بقاء الإنشاء و الاستعمال، این مطلب لطیف نیست چون اصلا بحث ملکیت نیست. بحث نقل و انتقال است. نقل و انتقال را هم از معانی صرف الوجود است، بحث بقاء و اینها ندارد، وقتی نقل شد دیگه تماما هست و بحث انتقال ندارد. ایشان هی ملکیت را دارد.**

**و الحاصل، این خلاصه مطلب که فملکیة المشتری للمال تبقی ببقاء الاعتبار و لا تدور مدار بقاء الانشاء و الاستعمال، بل الملكيّة هي بنفسها متقرّرة بعد الإنشاء، و هذا بخلاف المعنى الحرفی**

**تمام حرفش این است. البته عرض کردم ملکیت نیست، حالا چرا ایشان ملکیت نوشته و اصرار هم دارد نفهمیدیم.**

**و هذا بخلاف المعنى الموجد بالحرف، فانّ المعنى الحرفي قراره و قوامه يكون في موطن الاستعمال، بحيث يدور مدار الاستعمال حدوثا و بقاء، مثلا (من) في قولك سرت من البصرة إلى الكوفة انّما توجد الرّبط و النّسبة بين لفظة السّير بما لها من المفهوم، و لفظة البصرة كذلك، و من المعلوم: انّ هذا الرّبط يدور مدار الاستعمال، فما دام متشاغلا بالاستعمال يكون الرّبط محفوظا، و بمجرّد خروج المتكلّم عن موطن الاستعمال ينعدم الرّبط**

**البته عرض کردیم سرت من البصرة إلی الکوفه یک ربط ندارد. چند جور ربط دارد توش**

**و كذلك النّداء في قولك: يا زيد انّما يكون قوامه بنفس الاستعمال، و يكون قائما بقولك: يا زيد**

**یعنی تا گفتید یا زید به قول ایشان نسبت ندائی درست می شود. سکوت که کردید دیگه نسبت ندائی نیست. اما در باب انشاء این طور نیست، تا گفتیم ملکیت درست می شود. مرادشان از ملکیت یعنی ملکیت مشتری. انصافا ملکیتی مطرح نیست.**

**و کذلک النداء فإنما یکون قوامه بنفس الاستعمال و یکون قائما بقولک یا زید.**

**این معنای قائما بغیره را ایشان این گرفته**

**بخلاف الملكيّة الحاصلة من قولك بعت**

**عرض کردم از کلمه بعت ملکیت حاصل نمی شود. نقل حاصل می شود. ایشان کم لطفی فرمودند. البته این هست یعنی انصافا تحلیل کلام چه انشائی، چه اخباری، چه در لغت عربی و چه در لغت غیر عربی انصافا نکات خاص خودش را دارد و بعد ضمیمه کردن اصطلاحات خاص، یک بحث عرفی و بحث عرف عام و لغت هست، یک بحث عرف خاص هست در مثل شرائع و قوانین، باز یک عرف اخص هست، در مثل شرائع و إلی آخره. باز مثلا در استعمال در قانونی در بحث مثلا قوانین هم این قوانین حقوقی یا قوانین اقتصادی یک شکل خاصی و عقود و قراردادها ضوابط خاص خودش را دارد و توضیحات خاص خودش را دارد.**

**حيث انّ لها تقرّرا في وعاء الاعتبار، فالمعنى الحرفي حدوثا و بقاء متقوّم‌ بالاستعمال. و بالجملة: هناك فرق بين المعنى المنشأ بقولك بعت، و المعنى الموجد بهيئة بعت**

**آن که انشا می شود غیر از این است. مراد ایشان از هیئت اخبار است یعنی بین انشاء و اخبار فرق می کند. این مسئله انشاء را گفته منشا، مسئله اخبار را هیئت گفته، این دو تا.**

**فان الهيئة انّما توجد النّسبة بين المبدأ و الفاعل**

**ایجاد نسبت می کند بین مبدأ و بین فاعل یعنی بعبارة اخری، یعنی شاید این حرف ایشان تا حدی دقیق باشد. در باب معنای فعلی، در باب اسناد حدثی مصب کلام آن مبدأ و اسنادش إلی ذاتٍ ما است. در باب اسناد اشتقاقی مصبش روی ذات است. اصولا من عرض کردم در باب الفاظ و در باب دلالت، در باب انحای مباحث لفظی و ظهورات لفظی یکی از چیزهایی که بسیار بسیار موثر است آن مصب نظر است، به آن لوازمش نگاه نمی شود. لوازمش را اگر نگاه بشود تحلیل و رتبه بندی می کنند. مثلا همین مثال معروف را که من کرارا عرض کردم البته در دلالت تصدیقی است. إن جائکم فاسقٌ بنباء، تمسک کردند برای این که خبر عادل حجت است و خبر فاسق حجت نیست، این نکته اساسیش این است که آیا این آیه دلالت دارد یا ندارد؟ نکته اساسی را خدمتتان عرض بکنم: مصب کلام چیست؟ اگر مصب کلام برای این باشد که بگوید فاسق یکی از، چون فاسق را جای دیگه هم دارد، فسق و فاسق و اینها. اگر مصب کلام این باشد یکی از مشکلات فاسق، اولئک هم الفاسقون. مثلا شهادتش قبول نمی شود. یکی از مطالبی که در باب فاسق هست در خبرش باید تامل بشود، توقف بشود، زود خبرش را قبول نکنید. این راجع به فاسق است.**

**یا نه مصب کلام تقسیم خبر است، ببینید! مصب کلام بیان حال فاسق است، مصب کلام تقسیم خبر است. خبر دو جور است، خبر یا از عادل است یا از فاسق است. اگر از فاسق بود تامل می شود. پس اگر از عادل بود تامل نمی شود. می شود حجیت خبر، این یک مسئله اساسی است. چرا؟ چون عرض کردیم در این جور مسائلی که هست چیزی نیست، آن وقت این می آید ایجاد می کند. آن وقت نکته بعدی که در اصول باید روی آن کار می کنیم نکته بعدی این است که درست است مصب کلام روی فاسق است لکن اشعاری هم دارد که خبر عادل قبول می شود، ببینید اشعارها می آید. آن وقت این دلالت هایی که نحو اشعار است اینها را هم در اصول بحث کردند مثل دلالت ایماء و اقتضاء و فلان، این دلالت هایی را که متعرض شدند این نکته فنیش این است که هم مصب کلام حساب می شود و هم دلالت هایی که جنبه های اشعاری دارد و بعد هم باز دلالت های سیاقی دارد. بعد هم نکات تاریخی دارد. نکات مختلفی که در کلام هست. آن چه که در کلام مهم است این است که ایشان می خواهد بگوید ایشان این را می خواهد بگوید که فرق بین بعتُ اخباری و انشائی در این جهت است**

**و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**